



متن فارسی عرفانی تابلوهای هشت گانه مسجد قدیم دهستان «نه جیا یینگ» در

جنوب چین

سید جلال امام^۱

چکیده

در مسجد قدیم روستای «نه جیا یینگ»^۲ در جنوب کشور چین، هشت تابلو بزرگ قاب شده آویخته به دیوار، متنی فارسی تقریباً هفت هزار کلمه‌ای با محتوای عرفانی و صوفی در خود دارند. پس از پژوهش در منابع روشن شد پاره‌هایی از متون عرفانی و صوفیانه گزینش شده و در کنار هم رساله‌ای پدید آمده است. تابلو به خط شکسته نستعلیق است و چنین می‌نماید که نویسنده آن مسلمان چینی و یا دست کم یک غیر فارسی زبان بوده است. در نوشتار پیش روی متن هشت تابلو را خواهیم خواند.

واژگان کلیدی: اسلام در چین، تصوف، رساله عرفانی، یون نَن، جهریه، اسلام ایرانی

^۱ - مدرس دانشگاه مطالعات بین الملل شهر شیآن، شیآن، چین، 1329137043@qq.com

^۲ - 纳家营



مقدمه

ایالت یون نن در جنوب چین از دیرباز و از همان نخستین روزهای یورش مغولان و مهاجرت و جابجایی مسلمانانی به این منطقه، محل زندگی مسلمانان بوده است. هم اکنون نیز جمعیت درخور توجهی از مسلمان در این ایالت به‌ویژه در برخی از شهرستان‌های آن زندگی می‌کنند. نویسنده این نوشتار در راستای سفرهای پژوهشی خود به مناطق مسلمان نشین چین در مرداد ۱۳۹۰ خورشیدی همزمان با ماه مبارک رمضان سفری به این ایالت داشته و پس از بازدید از مساجد مرکز استان، راهی شهرستان‌های «یو شی»^۱ و پس از آن منطقه «تنگ هی»^۲ شد. روستای «نه جیا بینگ» یکی از روستاهای بزرگ منطقه و از نظر تاریخی نیز گفته‌های زیادی دارد. کوتاه اینکه نام این روستا برگرفته از نام «نصرالدین» پسر ارشد سید اجل بخارایی است که استاندار مسلمان دستگاه مغولان در منطقه و باعث و بانی رونق و شکوفایی منطقه در زمان خود بوده است. «ن» نخستین حرف از نصرالدین و «جیا» به معنای خاندان و «بینگ» به معنای سنگر یا پادگان است که نشان می‌دهد این روستا در آن منطقه سنگرگاه تحت فرماندهی ایشان بوده است.

روستا امروزه نیز به‌دلیل سرمایه گذاری مسلمانان منطقه در جهت ساخت یک مسجد بسیار بزرگ به همراه یک مرکز جدید آموزش علوم اسلامی، پایگاهی مهم شده است. چند صد دانش پژوه پسر و دختر در این مدرسه آموزش علوم اسلامی و زبان عربی می‌بینند که البته برخی راه آخوندی و

^۱ - 玉溪

^۲ - 通海





فراگیری علوم اسلامی را پیش می‌گیرند و جمع زیادی از آنها جذب بازار مربوط به ترجمه زبان عربی می‌شوند. مسلمانان منطقه هم از مذهب «قدیم» اند؛ یعنی فرهنگ اسلامی آمیخته به فرهنگ چینی و برآمده از فرهنگ اسلام ایرانی که از دیرباز در چین رایج بوده، و هم از مذهب «جدید» یعنی اندیشه‌های اسلامی سلفی برآمده از عربستان در یکصد سال اخیر. در کنار آنها اما به دلیل تبعید شدن فرزند «ما مینگ شین» سرسلسله طریقت چهاریه^۱ به جنوب چین در اواخر سده هجدهم، طریقت چهاریه نیز در این منطقه از پیروان قابل توجهی برخوردار است.^۲

تابلوها در اندازه تقریبی شصت سانتیمتر پهنا و دو متر بلندا می‌باشند. کاغذ زمینه، کاهی رنگ با حاشیه کاغذهای سبز پسته‌ای است و هر کدام از تابلوها سی خط، هر خط کم و بیش بیست و پنج واژه، به خط شکسته نستعلیق نوشته شده‌اند. تابلوها دارای قاب چوبی و شیشه یک تکه می‌باشند. در برخی از قسمت‌ها، آب و یا رطوبت کاغذها را خراب کرده است و در گوشه و کنار خوردگی و از بین رفتگی دارند که خواندن آن را سخت‌تر کرده‌اند. با این حال نویسنده تلاش کرده تا با کمک جستجو در منابع و رساله‌های عرفانی واژه‌های ریخته و یا ناخوانا را - تا آنجا که ممکن بوده - پیدا نماید. تاریخ نوشته شدن متن مشخص نیست و هیچ تاریخ یا نشانه‌ای که نمایانگر زمان آن باشد در تابلو وجود ندارند، اما به نظر می‌رسد که متن در اواخر سده نوزدهم یا اوایل سده بیستم میلادی نوشته شده باشد.

^۱ - یکی از چهار طریقت تصوف در چین.

^۲ - برای اطلاع بیشتر از تاریخ اسلام و فرقه‌های مسلمان در چین نک: امام، سید جلال، تاریخ اسلام در چین، انتشارات دانشگاه امام صادق ع، تهران، ۱۳۹۷



نویسنده تابلوها تلاش کرده است تا از میان متون عرفانی، پاره و یا پاراگرافی را برگرفته و یک رساله عرفانی نو بسازد، و چه بسا این گزینش‌ها از نظر نویسنده پرمحتواتر بوده‌اند، و به نظر می‌رسد که کمتر جمله و یا کلمه‌ای از خود نویسنده باشد. نویسنده در پایان هر بخش با واژه «در...» نام منبع را آورده است، اما مشکل اینجاست که نام کامل برخی منابع آورده نشده و تنها به بخشی از نام کتاب یا منبع بسنده کرده است. از آنجا که برخی از این منابع، کتاب‌ها و رساله‌های ناشناخته عرفانی بوده‌اند، بازشناسی آن تا اندازه‌ای دشوار است. علاوه بر این نویسنده متن یا خوشنویس آن، پس از ذکر منبع نقطه یا علامتی به نشانه پایان نگذاشته و زین روی می‌تواند خواننده را به اشتباه بیندازد.

نکته دیگر اینکه متن شش تابلو از این هشت تابلو به گونه‌ای پیوسته است و ادامه ناتمام متن تابلوی قبلی در تابلوی بعدی نوشته شده است. اما دو تابلوی باقی مانده – که آن دو نیز متن پیوسته خود را دارند – از شش تابلوی دیگر جداست و مشخص نیست که این دو نخستین هستند و یا آن شش. البته این امکان نیز وجود دارد که تابلوهای دیگری نیز بوده و در گذر زمان خراب و یا گم شده باشند. گرچه باید توجه داشته باشیم که عدد هشت نزد چینی‌ها خوش یمن است و دور از ذهن نیست به همین دلیل در هشت تابلو به انجام رسیده باشد.

مواردی کم شمار نایکسانی یا غلط‌های املائی و دستوری به چشم می‌خورد که می‌توان به برخی از آنها چنین اشاره کرد:

- حرف «گ» در سراسر متن به صورت «ک» نوشته شده: بگوید (بگوید)
- «ی» اضافه به صورت «ء» و یا بدون «ء» نوشته شده: کارهء من را (کارهای من را)



- «می» کمتر جدا و بیشتر پیوسته با فعل است: میایم (می آییم)

- «ب» کمتر جدا و بیشتر پیوسته است: بامر خدا (به امر خدا)

- فارسی رایج آسیای میانه ای: از من مگیریت (از من مگیرید)

- واژگان ساختگی: بی خشنود (ناراضی)

- اشتباه زبانی: فهُوَ گمراه فی الآخره، البته این نمونه روشنی از این است که نویسنده یک مسلمان چینی است. چنانکه متن‌های فارسی که با عربی آمیخته اند، در چاپ‌های پسین تر، اعراب گذاری شده‌اند و در میان کتاب مسلمانان چین نمونه های فراوانی از زبان عربی وجود دارد.

- صلعم یا مختصر شده صلی الله علیه و سلم است، و یا ع م یا همان علیه السلام در متن تابلو زیاد به چشم می خورد.

علاوه بر این تابلوها از چند جهت دارای اهمیت اند: نخست اینکه یک متن عرفانی فارسی است. دوم اینکه در روستایی دورافتاده در جنوب چین به دیوار مسجدی آویزان شده و تاکنون نیز باقی است.

سوم اینکه از انقلاب فرهنگی چین و ویرانی‌های آن به‌ویژه در منطقه‌ای که دوره تلخی از ویرانی آثار فرهنگی را تجربه کرده، جان سالم به در برده است. چهارم اینکه این متن توسط یک غیر فارسی زبان نوشته شده است و تسلط او به خط و ادب فارسی مهم و درخور توجه باشد.

پنجم اینکه اهتمام به نوشتن یک متن طولانی فارسی با خط درشت و قاب گرفتن و آویختن در مسجد - تا همیشه پیش روی چشم باشد - از اهمیت زبان پارسی در فرهنگ مسلمانان چین حکایت دارد.



ترتیب تابلوها به احتمال زیاد در بازسازی مسجد و یا به‌هنگام باز آویختن آن پس از انقلاب فرهنگی به هم ریخته‌است و پس و پیش آویخته شده‌اند و نگارنده و راوی این نوشتار تلاش کرده است تا ترتیب تابلوها را حتی المقدور متناسب با محتوای آنها مرتب نماید.

نکته پایانی اینکه، چون نویسنده این نوشتار در مسیر مسجد گردی خود در شهرهای مسلمان نشین جنوب چین، تنها دو روز در این روستا توقف داشت، با گوشی موبایلی ساده از تابلوها عکس گرفته و پس از پایان سفر، با استفاده از عکس‌ها متن را به روی کاغذ آورده که واژگانی انگشت شمار از کل متن ناخوانا مانده است و نشانه «؟» جایگزین آن شده است.

تابلوی نخست

بدان که ذکر ایمان در ابتداء بتلقین رسول صلعم بدل^۱ ابابکر صدیق رسیده است رضی الله عنه همچنان که مصطفی صلعم فرمود ما صبّ الله فی صدری شیئاً إلّا وصبّه فی صدر ابابکر و باز این خلعت کبری و دولت سعادت بی انتها بسلامان فارسی رسیده است رضی الله عنه باز این تلقین ذکر بدل جعفر صادق رسیده است رضی الله عنه تا مدتی جناب ایشان خلائق کسب سعادت می‌کرده‌اند تا آخر بعد از ایشان به سلطان العارفین شیخ بایزید بسطامی قدس الله روحه در ارشاد^۲ منقول است که در زمانهای پیشین در شیراز دانشمندی بوده زاهد و عابد و خطیب نیز بود، شبها زنده می‌داشته روزها بروزه می‌گذرانیده شبی در واقعه می‌بیند که نوری از دهان او بیرون می‌آید و بر زمینی می‌رود و

^۱ - به دل

^۲ - به رغم جستجو، روشن نیست منظور از ارشاد کدام کتاب است. شادروان ایرج افشار از نسخ خطی مساجد پکن و البته چند نسخه از کتابهایی که بر روی جلد آنها نام «ارشاد» بوده گزارش کرده است.





متحیر شده که چه سر باشد که عمل من بر زمین می‌رود بخلاف آیت قوله تعالی الیه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح یرفعه بایستی مرفوع شدی درین حیرت روزی دیگر رفت پیش شیخ از مشایخ آنزمان واقعه خود را عرضه کرد حضرت شیخ گفتند^۱ از این جهت است تا ارادت به جای نمی آرید عمل شما به آسمان نمی‌برند همین زمان به حضرت شیخ ارادت آوردند آن شب در واقعه دیده‌اند که نوری از دهان ایشان برآمده و هفت آسمان را شق کرد و رفت تا عرش آنجا که می‌باید سلسله این طایفه را گفته‌اند به مثابه ریسمانی است آویخته از جانب بالا به‌سوی زمین هر که دست درین ریسمان زد را بجانب بالا که کشیدندش من تمسک بحبل منها قادت الی السماء نوح رفتست هر دلی بیجان کو رهند ترا از این طوفان بی‌پیر مرو تو در خرابات هر چند سکندر زمانی در ریاض المذکرین^۲ قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و قولوا قولاً سدیداً معنی قولوا لا اله الا الله و قال النبی ع م ایها الناس قولوا لا اله الا الله بدان که ذکر تقلیدی دیگر است و ذکر تحقیقی دیگر است آنچه از راه افواه به در سمع صورت درآید ذکر تقلیدی باشد چنانکه هر تحرک نیابد همچنان که تخم نا پرورده نارسیده که در زمین‌اند نروید و ذکر تحقیقی آنکه بتصرف تلقین صاحب ولایت در زمین مستعد دل مرید افتد و ذکر که صاحب ولایت تلقین کند ثمره شجره ولایت او است که او هم تخم ذکر بتلقین صاحب ولایتان گرفته است و در زمین دل باب مدد همت شیخ پرورش داد تا آن تخم برسته است و به‌تدریج به مقام شجر که ولایت رسیده و ثمره ذکر از شکوف^۳ اذکر کم پدید آورد پس در کمال

^۱ - گفته آمد که در سراسر متن حرف «گ» به کاربرده نشده و بجای آن حرف «ک» نوشته شده است، با این حال به منظور پیشگیری از اشتباه خواننده و آسانی در خواندن متن، در این نوشتار واژگان به صورت اصلی یا با حروف فارسی «پ»، «ژ»، «گ» و «چ» نوشته شده است مگر موارد اندک برای نشان دادن فضای متن.

^۲ - به نظر نام کامل کتاب «ریاض المذکرین با اشاره العارفین لیکن موعظه للمتقین» و به قلم «سعدالدین بن عبدالغفار کلان السمرقندی» باشد.

^۳ - شکوفه





پختگی مقام شیخی تخمی در زمین دل مرید می‌اندازد چون تخم ذکر پرورده ولایت باشد و زمین دل شیار کرده ارادت بود از گیاه طبیعت بدان طریقت پاک کرده و از آفتاب اخلاق و آب همت مدد شیخ یابد سبزه ایمان حقیقی زود بروید که خواجه ع م^۱ گفت لا اله الا الله ینبت الایمان فی القلب کما ینبت الماء البقله و روز بروز در تزیاید باشد که تا غرس احسان^۲ کرده و تربیت شجره عرفان شود و شرط تلقین آنست که مرید بوصیت شیخ سه روز روزه دارد و درین سه روز در آن کوشد تا پیوسته بر وضو باشد و مدام ذکر گوید و اگرچه آمد و شاد کند با خود ذکر می‌گوید و سعی کند اختلاط کم کند و سخن بر قدر ضرورت گوید و به وقت افطار طعام بسیار نخورد و شبها بیشتر به ذکر بیدار دارد^۳ بعد از سه روز به فرمان شیخ غسل کند و به نیت غسل چنانکه ابتدا هر کس که در دین خواستی آمد اول غسل اسلام کردی آنکه^۴ از خواجه ع م تلقین کلمه یافتی اینجا نیز بر آن سنت غسل اسلام حقیقی کند و در وقت آب فرو کردن بگوید خداوندا تن را به‌دست من بود باب ریختن پاک کردم تو دل را که بامر توست به نظر عنایت پاک کن و چون غسل تمام کرد بعد از نماز خفتن به خدمت شیخ آید و شیخ او را روی بقبله نشاند شیخ پشت بقبله باز دهد در خدمت شیخ بدو زانو بنشیند دست بر یکدیگر نهد و دل حاضر کند و شیخ شرط بلند بگوید و مرید دل راز جمله چیزها باز ستاند و در مقابله دل شیخ دارد به نیاز تمام مراقب شود تا شیخ یکبار بگوید لا اله الا الله بأواز بلند و قوت تمام چون تمام گفت مرید همچنان که بر آهنگ شیخ آغاز کند لا اله الا الله بلند و بقوت بگوید شیخ دیگر باره

۱ - در منبع عبارت «که خواجه ع م گفت» ندارد.

۲ - در منبع: تا غرس اغصان گردد.

۳ - در منبع: زنده دارد

۴ - آنکه



بگوید و مرید باز گوید سیوم بارم بگوید و مرید باز گوید پس شیخ دعاء قبول و اجابت بگوید و مرید
آمین کند چون تمام شود برخیزد و بخلوت خانه در رود روی بقبله مربع نشیند به ترتیب تخم مشغول
شود چنانکه شرح آن در فصل شرایط خلوت بیاید انشاءالله تعالی ذکر مشغول شود چنانکه شرح آن در
فصل شرایط خلوت بیاید انشاءالله تعالی در مرصاد^۱ و اما اولیاء الله که سنگ کنند یعنی چیزها مشکل
و سخت را ایشان حل می کنند و غیب را بی واسطه میدانند که کرامات اولیاءالله من جذبات یعنی
کرامات اولیاءالله جذبه حق تعالی است هرکرا توفیق بخشدا دست به دامن پیر کامل زند و بارشاد پیر
بجاروب لاله الله دل خود را از کدورات علایق صاف کند به شرایط صوفیان باصفا چنانکه ترتیب
آن را حضرت مخدوم اعظم قدس الله در تصانیف خود گفته است در کتاب مناقب و رساله کلیه و
رشحات و نفحات درین چهار کتاب معتبر بیان شرایط خواند کلمه طیبیه را آورده است پس طالب این
چهار کتاب را اشارات پیر و یا خلیفه وی در نظر مطالعه در آرد^۲ و بدان عمل کند به صدیق دل البته
علم غیب و اسرار الهی از دفتر دل وی بدرآید و حال عجیبه و اسرار غریبه و علم لدنی منکشف کرده
اما بامداد پیر کامل نه بامداد علم خواند زیرا که بی پیر بی ایمان است که قوله تعالی فقد استمسک
بالعروه الوثقی لانفصام لها یعنی به درستی که دست درست پیر همچون زنجیری است از آسمان
آویخته هر که دست زند آن زنجیر را میکشد وی را به آسمان یعنی به راه راست که صراط المستقیم
است و از عذاب ابدی (پایان تابلو)

تابلوی دوم

۱ - کتاب مرصاد العباد، نوشته نجم الدین رازی. فصل سیزدهم؛ در بیان احتیاج مرید به تلقین ذکر از شیخ

۲ - در آورد



برهاندش در صحراء قیامت گمراه نماندش که قال النبی ع م من لا مرشد له فی الدنیا فهو گمراه فی
الآخره شاخ و برگت گر نباشد کی رسد میوه کی پخته شود؟ می رسد هر که دارد حال صاحب دولتی
از خدای خویش یابد حکمتی دامن یک بنده آزاد گیر از حسینی این نصیحت یاد گیر^۱ کر تو خوانی
سیصد پاره کتاب در قیامت خواهی گفتن تو جواب مرشد عالی کزین آزاد شود وانگهی در قرب حق
دلشاد شود^۲ پیر باید راه را تنها مرو از سر عمیا در این دریا مرو دل ز کوری شد مثال؟ دیک وه چه
گویم که نمی دانم تو نیک اما بدان که دست انابت بر دامن پیر کامل نرنی اگر هزار کتاب با تفسیرها
بخوانی هیچ گشایش و برکت از آن علم نیابی و فردا قیامت شرم سان بد چهری^۳ و خوار در شرح
تقویم و قوله کما برد جماع الخیل باللجم ای ردا منک بالخیل باللجم فی القفا و العنق حیث لم ینتفع
واعظا الشیب فال اول معنی مثال و مایصدر به و اللجم جمع لجام الکتب و کتاب و فی هذالبیت اشاره
الی السلوک لا یتیم الا بشیخ عارف لان النفس ربما تشخص امرا فیکون الهلاک فیه فالشیخ العارف
کالطیب الماهر در شرح قصاید^۴ ای درویش چون بصحبت درویشان رسی باید که حاضر و مستمع
باشی و سخن کم کردن و سخنی که از تو نپرسند و سؤال نکنند جواب نگویی و اگر چیزی از تو
سؤال کنند و جواب ندانی باید که زود بگویی که ندانم و شرم نداری و اگر جواب دانی جواب مختصر

^۱ - تنها این یک بیت برگرفته از کتاب کنز الرموز، حسین بن عالم الحسینی شاعر فارسی گوی سده هفتم و هشتم هجری است. حسینی در شعر «در بیان سماع» این بیت را آورده است. سایر ابیات روشن نیست از کجا برگرفته شده است.

^۲ - به نظر «شو» درست می نماید.

^۳ . بد چهره ای

^۴ - قصاید منظور همان «قصیده برده» از شرف الدین محمد بوسیری (درگذشته ۶۹۷ قمری) است که توسط شمس الدین محمد تبادکانی (درگذشته ۸۹۱ قمری) به صورت «ابیات فارسی مخمس» در آمده است و نزد اهل تصوف چین به ویژه چهریه جایگاه بلندی دارد و هر روز خوانده می شود. بر این قصیده شرح هایی نوشته شده که نویسنده تابلو از یکی از شرح ها، بنام حاشیه ابراهیم باجوری بر قصیده برده آورده است.





بافایده بگویی و دراز نکنی و از درویشان به طریق امتحان سؤال نکنی و در بند بحث و مجادله نباشی و در میان درویشان تکبر نکنی و در نشستن بالا نه طلبی بلکه بالا ایثار کنی و چون اصحاب حاضر باشند و خلوت باشند یعنی به غیر اصحاب کسی در میان بیگانه نباشد باید که در خدمت تکلف نکنی و در ادب مبالغت ننمایی که در چند موضع تکلف نمی‌باید کردن که بی‌تکلف از ادبی است^۱ و علامت محبت و مودت است در مقصد^۲ صحبت عزیزانی که از رعونت^۳ و صورت منی رسته‌اند کیمیای سعادت است دست کسی بسراذقات عزت او نمی‌رسد دست در دامن برگزیدگان حضرت او می‌زنیت^۴ اگر خاک درت یابم بگوهر هاش نفروشم و گر پای سگت بوسم بی^۵ شیران نر گیرم^۶ فقولہ تعالی اتقوا الله و کونوا مع الصادقین گر نتوانی ز خود بریدن در پهلوی پهلوان ما باش^۷ در حیات^۸ روی عن رسول الله صلعم انه قال ان الله تعالى اذا احب عبدا امر جبرئیل ان ینادی فنادی جبرئیل ع م ان الله تعالى احب فلانا فاحبوه و رضی عنه فاقبلوه و یوضع له القبول فی الارض بدان ای رونده راه خدای عز و وجل که برگزیده گان این امت دو فریق اند یکی فریق آنانند که نخست مکلف بود آنگاه عطا و نام هاء ایشان از فعل ایشان دلیل باشد و نام هاء ایشان بسیار است مرید و مجاهد و عابد و متعبد و زاهد و شاکر و صابر و متقی و مصلح و منیب و طالب و راغب و ذاهب الی

۱- در متن منبع یعنی کتاب مقصد اقصی: بی تکلفی آزادی است.

۲- برگرفته از کتاب «مقصد اقصی» عزیر الدین نسفی (سده هفتم هجری)، صفحه ۲۰.

۳- خودپسندی

۴- می‌زنید

۵- پیو؛

۶- این بیت شاید از کتاب «قواعد الرسائل و فرید الفضائل» حسام الدین خویی گرفته شده است.

۷- غزل ۴۱۷ عطار است: ره نتوانی به خود بریدن

۸- نام منبع در تابلو خوردگی دارد اما به نظر می‌رسد «حیات» باشد.





الله و مهاجر و ذاکر و امثال اینها و قسم دیگر آنانند که اول عطا بود آنگاه تکلف و در نام هاء ایشان هیچ از عمل اگر نباشد و نام هاء این طایفه نیز بسیار است مراد و مجذوب و مجتبی و متخذ و مهدی و مغلوب و امثال اینها و محمد بن علی الترمذی فریق اول را اولیاء حق الله نام کرده است و فریق دوم را اولیاء الله با آنکه هر دو فریق اولیاء الله اند و اهل طریقتست. فریق اول را اهل مجاهدت خوانند و فریق دوم را اهل عطا خوانند در قرآن برین قسمت که کرده اند دلیل بسیار است در مرتع الصالین و زاد السالکین^۱ سلوک بیست و دوم در بیان فضیلت شیخ و شرایط آن قال النبی ع م الشیخ فی قومه کالنبی فی امته ترجمه یعنی فرمود پیغمبر شیخ در مریدانش چنان است که نبی در امت خود شیخ بصفت انبیاء موصوف باشد انبیاء را وحی آشکار بود و شیخ را وحی پنهان باشد انبیاء نواب و خلفاء حق تعالی بوده اند شیخ کامل و و اصل نایب و خلیفه حضرت رسول ع م امت انبیا را حق تعالی به واسطه منبری علوم تعلیم کرده و شیخ را به واسطه ارواح حضرت محمد تعلیم کند. شیخ آن نباشد که موی سفید باشد و جبه و دستار مشایخات پوشیده طاعات و عبادت کند شیخ آنست که عارف و و اصل و عابد و زاهد باشد و او اذن مرید گرفتن از شیخ خود در حین حیات باشد و شیخ او را کرسی بکری از رسول اذن رسیده باشد اگر کسی زاهد و عابد باشد و باذن شیخ خود مرید کند اگرچه عارف و اصل نبود هر دو را بفضل الهی هدایت نجات کرده اگر کسی زاهد و عارف و اصل کامل باشد اما او را از شیخی اذن نبود مرید گیرد هر دو در ضلالت باشند نعوذ به الله منها در ملفوظ بندگی شیخ حسام الدین نامکسوری نوشته دیده ام که اگر مریدی در عمر در گناه صرف بمیرد و در عذاب گرفتار

^۱ - مرتع الصالحین و زاد السالکین که حرف «ح» نانوشته مانده است. این کتاب از ابو منصور اوزجندی است که در سده ششم هجری تألیف شده است.



گردد پیر او بر آن حال مطلع بوده بهر خلاص او دعا خواهد اگر قبول افتد که خلاصی یافت و اگر نه پیران پیر بهر خلاصی او بدرگاه حضرت مجیب الدعوات التجا کند اگر التجاء ایشان قبول هم نیفتاد هم برین منوال حضرت رسول ع م برای خلاصی او دعا کند حق تعالی قبول کند و او را از عذاب خلاصی دهد فایده اذن مرید؟ اینست پس هر که را پیر نیست در وقت مشکل ممد و هدایت کننده نیست چنانچه حدیث من لم یکن له شیخ فشیخه ابلیس درین ناطقست یعنی کسی را نباشد (پایان تابلو دوم)

تابلوی سوم

پیر پس پیر او شیطانست در ترغیب السلوک^۱ نباید دانست که الف اول حرفست از تهجی مرکب است از سه نقطه نقطه اول روح القدس خوانند و میان را روح الله خوانند و آخرین را روح الامین خوانند و این سه نقطه را مظاهرت ظاهر روح القدس را نفس واجده خوانند و روح الله را نفس واحده خوانند و ظاهر روح الامین را نفس واجده خوانند نفس واخذه و واجده دو صفت اند و نفس واخذه را نبوة خوانند و نفس واحده را ولایت خوانند و نفس واجد را الهیت خوانند از سبب آنکه الهیت را ظاهر است و باطنی چنانکه می‌فرماید هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن انبیاء واضعان صور الهی‌اند و اولیاء کاشفان معانی اند همچنان که آدم را صلوات الله علیه تعلم اسماء کرده‌اند و آن ابتداء نبوت بود و هر روز شریعت در ترقی بود تا به وقت مصطفی صلعم در محمد مصطفی صلعم وضع صور الهی تمام شد چنانکه مصطفی صلعم می‌فرماید بعثت لاتمم مکارم الاخلاق و دیگر فرمود اوتیت جوامع الکلام و

^۱ - آیا این ترغیب السلوک منظور «ترغیب السالک» محمد مصطفی خان بهادر است؟



مراد از وضع صور الهی آن است که عالم دوست عالم غیب عالم شهاده و هر شهاده را عالم غیب باطنی است که این صورت بدان قایم است و نبی آن است که حقایق را از باطن به ظاهر می‌آرد و هم معنی را ظاهرش پیدا کند و ولی آنست که کشف آن معانی می‌کند و معنی هر چیزی آنست علی الخصوص حروف نهج که اصلیت در کلمات وضع صور الهی است و هر یکی از این حروف تهجی را ظاهریست و باطنی که ظاهرش از باطن و اصل در حروف نقطه و از نقطه بخطی می‌رسد و از خط به سطح می‌رسد و از سطح بجسم می‌رسد و حقیقت جسم نقطه است پس کلمه از نقطه پیدا می‌شود همچنان که الف اشارت است بآلهیّت و مرکب است از سه نقطه و از الف به باء می‌آید که اشارت است بروح منفوخ که مرتبه بیان الهیّت است و از باء به تاء می‌آید که اشارت است بعقل کل که مرتبه تبیان الهیّت است و از تاء به ناء می‌آید که اشارت است به نفس که صور الهیّت است و از نا به نقطه تا اشارت است بادم ع م و آن سه نقطه الف اشارت است بسمع و بصر و علم نقطه اشارت است بآلهیّت و نقطه بصر اشارت است به نبوت و نقطه سمع اشارت است به ولایت که ظاهر و باطن الهیّت اند الهیّت را سه تجلی است تجلی با سماء و آدم را بود ع م چنانکه فرمود و علم آدم الاسماء کلها و تجلی با خلاق مر مصطفی ع م را بود چنانکه فرمود و انک لعلی خلق عظیم و تجلی است با فعال بخاتم ولی وضع صور الهی بر مصطفی ع م تمام شد و کشف معالی باید که بر شخصی معین تمام شود تا ظاهر را باطنی پیدا کند و مراد از باطن هر چیزی حقیقت آن چیز است که ویرا حقیقت نباشد لغو بود و لغو کاری حکیم نبود و معلوم است که کلام متناهی است به کلمات و کلمات متناهی است به حروف و حروف متناهی است به نقطه و هرچی که متناهی بود الهیّت نبود بلکه نیست خلقی



باشد از آنکه منطقه است و معلوم است که کلام و کلمات متناهی می‌شود به نقطه و نقطه به هیچ متناهی نشود زیرا که بالا نقطه چیزی دیگر نیست پس معلوم شد که حقیقت علم الهی در نقطه‌ای که از آن الف است و تمامی بیست و نه حرف به صورت الف اند و هیچ حرف نیست که الف در وی مدرج نیست بر خلاف حروفات دیگر چنانکه در با الف ملفوظ است و در یاء الف ملفوظ است و هر حرفی که فراز کبری الف در وی مدرج است برین قیاس و این معنی که اشارت است بر آنکه همچنان که هیچ حرفی از الف خالی نیست از سبب آنکه این بیست و نه حرف مراتب الف اند و تمامی بیست و نه حرف خالی نیست از مرکب اند و اسم مسمی مهم است و معنی از باطن خود که مهم است و باید که همچنین باشد تا هر ظاهری را باطنی اثبات کرده باشد مصطفی صلعم فرموده لکل کلمه ظهر و بطن و ظاهر کلمه جسم است و باطن او جان است که از آن معنی است و جماعتی اند که نه از باطن خبر دارند و نه از ظاهر خبردارند و ایشان اهل کفراند که محجوب اند بظلمت ذاته و جماعتی اند که از ظاهر خبر دارند و از باطن نه ایشان اهل بینا اند بنور اخلاق و جماعتی اند که از باطن خبر دارند و از ظاهر خبر ندارند و ایشان عقل محانین اند^۱ و جماعتی اند که هم از ظاهر خبر دارند و هم از باطن و ایشان از انبیاء و اولیاء اند و حقیقت نبوت بر مصطفی تمام شد و کلام الله را ظاهر است و باطنی که ظاهرش را قرآن خوانند و باطنش را فرقان خوانند نبی را ظاهر است و باطنی که ظاهرش محمد ع م که رسالت است و عقل و اخلاق و باطنش احمد که طرف نبوت است و روح و معانی همچنان که نبی را ع م ظاهر است و باطنی ظاهرش را شریعتی است و باطنش را طریقتی

^۱ - مجانین اند



است و ظاهرش شرع رسال است و باطنش شرع نبوت شرع رسالت همچون معاملات و عبادات و خیرات شرع نبوت چون معانی و حقایق و اخلاق و شرع رسالت نسخ می‌پذیرد بحسب قوم و وقت اما شرع نبوت نمی‌پذیرد زیرا که از حقیقت است و مبین شرع رسالت فقهاء اند یعنی علماء و مجتهدان رضوان الله علی و ولایت باطن نبوت و الهیت را در دو طرف است علویان و سفلیان علویان طرف وجه است و سفلیان طرف ذات و روح مرتبه اول وجه است همچنان که نفس مرتبه دوم ذات است و از نفس نبوت می‌رسد همچنان که از روح به ولایت و جحیم حجاب ذات است که جنه حجاب وجه است و نور طرف وجه است همچنان که ظلمت طرف ذات و کریم و رحیم حق تعالی طرف صفات است همچنان که جباری و قهاری حق تعالی طرف ذات و روح الهی کون صفات حق است در روح مرتبه است از مراتب امر الهی همچنان که در نفس مرتبه است از مراتب اذن الهی است و اذن طرف نبوت است همچنان که امر طرف ولایت است حرف و او اشارت است بدو وجود از آنکه حرف و او را دو روست یکی ملفوظ و یکی مکتوب (پایان تابلو)

تابلوی چهارم

الف ملفوظ و و او مکتوب چنانکه الف که ظاهر است و و او ملفوظ است که باطن دوست در وی پنهان است و آن ولایت است که خلق را بدان راه نیست الا حق را عز و جل همچنان که فرموده‌اند اولیایی تحت قبایی لا یعرفهم غیری از وی عبارت از سبب آنکه هر که اولیاء را بشناخت بنور حق تعالی شناخته باشد که در باطن آنکس شناخت نهان است از سبب آنکه مشرکان بسیار دلایل و معجزه نبوی دیدند و هر زمان منکرتر شدند از این حقایق حقیقی که ایشان فعل قهر حقیقی بودند و





محمد رسول الله محل لطف حقیقی بود و ظلمت طرف فهرست و نور طرف لطف است و مشرکان به سبب جهل محجوب بوده‌اند و پرواز ایشان بر هوا ظلمت بود مثل خفای باوجود آنکه ایشان چشم و گوش ظاهر داشته حق تعالی در شان ایشان فرمود صم بکم عمی فهم لایعقلون پس معلوم شد که سمع و بصر دیگر است ماوراء این سمع و بصر صورتی که بدان سمع و بصر حقیقی دیگر است که شنود و ببیند بر خلاف چشم و گوش ظاهر هر کرا سمع و بصر حقیقی حاصل شد از نبوت و ولایت الهی خبردار شد بر حسب جان خود^۱ در سه نقطه^۲ حکایت اویس قرنی باشد از اولیاء مقدم بود و درجه او بدان جای بود که رسول صلعم یاران را وصیت کرد با او پس وی گفت که وی گردیده است بوحدانیت خدای عزوجل و برسول من اما مادر گنده^۳ پیری دارد وی بر او سخت است و نمی‌تواند که به زیارت من آید و لیکن با عمر و یا علی شما هر دو برادرهایت را پس از آنکه من از دنیا رفتم بعرفات را ببینید و از من سلام بوی رسانید و بگوئیت^۴ تا مرا بدعا یاد دارد یاران در تعجب بازماندند و گفتند یا رسول الله وی چگونه بنده است که ترا بدعا یاد دارد گفت خدای عزوجل را خبر داد که به قیامت که از امتان تو به عدد موی گوسفندان به شفاعت او از آتش آزاد کنم این اویس را وقت^۵ چنان افتاد که سه شبانه روز بر وی به گذشته که هیچ طعام نیافت عظیم^۶ گرسنه شد برخاست و قصد آن

^۱ - به نظر این بخش از کتاب «المصباح فی التصوف» نوشته سعد الدین حمویه گرفته شده باشد.

^۲ - شاید خوشنویس در نوشتن این واژه اشتباهی کرده باشد و در اصل «سر نقطه» یا همان اسرار النقطه، نوشته امیر سید علی همدانی عارف سده هشتم باشد که رساله ای پیرامون حروف و نقطه است.

^۳ - به معنای پیرزن

^۴ - بگوید

^۵ - شاید اینجا منظور بخت باشد.

^۶ - خیلی





کرد که بکوه رود و باشد کیه^۱ خورد چون بیرون آمد درستی^۲ زر دیده بر راه افکند گفت باشد که از کسی افتاده بود روی بگردانید و برفت چون به پای کوه رسید گوسفندی دید که از سر کوه فرو می‌دوید و کرد کرم^۳ در دهان گرفته است که بر او پس رسید با استاد او پس اندیشید که مگر این نان از کسی ربوده باشد روی بگردانید حق عزوجل از گوسفند با ویس سخن آورد گفت یا او پس روی مگردان روزی خویشتن از این آفریده خدای بگیر او پس گوید نان گرفتم و وی ناپدید شد و هیچ ندیدم که کجا رفت در فردوس الواعظین^۴ الجمعه حج المساکین اگر برک آن نداری که بکعبه شوی آهنگ عرض نیاز کنی باید که به مسجد شوی بدور کعت نمازها ما را آن کنی تا ما؟ حاجیان را صفت حال تو گردانیم و کعبه و طایفانرا^۵ روزگار شما گردانیم اهل تحقیق را اختلاف است تا از این دو حج کدام فاضلتر است و یذکر فیها الاخبار المتعارضه به اتفاق جمله بدان آمد که حج درویشان فاضلتر است زیرا که آنجا خوانند ابراهیم خلیل بود اینجا خواننده خداوند عزوجل که یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة یوم الجمعه موعظه درویش بیچاره و ای مستمند دل پاره و ای ز خان و مان آواره وای خلق به نظر عبرت در روزگار تو نظاره هان تا شکر است این نعمت فراموش نکنی اگر توانگران را خلیل به حج می‌خواند ترا خداوند خلیل به ذکر می‌خواند حکایت یک روز شیخ شبلی ره سوره یس می‌خواند بدینجا رسید که ان اصحاب الجنه الیوم فی شغل فاکهون نعره زد و بیهوش شد چون بیهوش

۱ - گیاه

۲ - سکه تمام طلا

۳ - در تذکره الاولیاء «گرده گرم» است.

۴ - نویسنده کتاب «فردوس الواعظین» مشخص نیست. نسخه ای از این کتاب در مسجد «دوگ ش» شهر پکن یافت شده و گزارش آن در نشریه نسخه های خطی دانشگاه تهران دفتر ۱۱ و ۱۲ آمده است. کتاب بیست باب و دویست داستان دارد.

۵ - طواف آن را روزی تو کنیم



باز آمد روی سوی آسمان کرد و گفت الهی در دنیا شغل و در آخره هم شغل پس هنگام فراغ که^۱ خواهد بود و عاشقان را با مشعوق خود خلوت کی خواهد بود بیت تا برزخ گل گون تو می‌خواهد بود خون همه عشاق تو می‌خواهد بود با من اگر ت میل همی خواهد بود عمرم همه شد بگو که کی خواهد بود شیخ بایزید بسطامی در مناجات می‌گفت ان اذخلتنی النار احمدها بنورک و ان اذخلتنی الجنة اخرقتها بنارک گفت اگر در دو زخم کنی یک ذره از نور عرفان جمال تو پیدا کنم تا دوزخ بر دوزخیان بر شکل فردوس شود و اگر در بهشتم داری یک هیزم آتش کد^۲ تو رها کنم تا بهشت بر بهشتیان بر مثال دوزخ و سجین شود گفتند یا ابایزید دوزخ نمی‌خواهی و با بهشت که مستقر اهل سعادت است نمی‌سازی پس چه می‌خواهی گفت در دنیا عشق او در عقبی وصل او خواهم دوزخیان را کو^۳ بدوزخ می‌سوزید و بهشتیان را کو^۴ به بهشت می‌نازید که ما را از آتش دوزخ آتش مهر او تمام است و از نعمت بهشت ما را از لذت وصل او تمام است^۵ بیت آتش بزخم بسوزم این مذهب خویش عشقت بنهم به جای مذهب در پیش تاکی دارم راز نهان در دل خویش مقصود تویی نه دینست و نه کیش در مجمع اللطایف و البساتین^۶ حکایت یکی از صلحای لبنان که مقامات او در دیار عرب مذکور بود و کرامات مشهور به جامع دمشق در آمد و بر کنار برکه کلاسه طهارت همی ساخت پایش بلغزید

۱ - کی

۲ - گویا به معنی رنج

۳ - گو؛ بگو

۴ - گو؛ بگو

۵ - در نسخه در دسترس، جمله «از نعمت بهشت ما را از لذت وصل او تمام است» وجود ندارد.

۶ - نام درست کتاب «الستین الجامع للطائف البساتین» نوشته خواجه تاج الدین احمد بن محمد طوسی، سده ششم هجری قمری است. این بخش برگرفته از حکایت نوزدهم قصه یوسف ع می باشد.





و به حوض در افتاد و به مشقت از آن جایگاه خلاص یافت چون از نماز بپرداختند یکی از اصحاب گفت مرا مشکلی هست اگر اجازت پرسیدنست گفت آن چیست گفت یاد دارم که شیخ بروی دریای مغرب برفت و قدمش تر نشد امروز چه حالت بود که در این قامتی آب از هلاک چیزی نماند. شیخ اندرین فکرت فرورفت و پس از تأمل بسیار سر بر آورد و گفت نشنیده که سید عالم گفت لی مع الله (پایان تابلو)

تابلوی پنجم

وَقْتُ لَا يَسْعُنِي فِيهِ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَ نَكُفْتُ عَلَى الدَّوَامِ وَ قَتِي چنين که فرمود به جبرئیل و میکائیل نپرداختی و دیگر وقت با حفصه و زینب در ساختی مشاهده الابرار بَيْنَ التَّجَلَّى وَ الْإِسْتِتَارِ می نماید و می رباید فرد دیدار می نمایی و پرهیز می کنی بازار خویش و آتش ما تیز می کنی^۱ شاهد مَنْ أَهْوَى بَغْيٍ وَسِيلَهُ فَيُلْحَقُنِي شَأْنٌ أَضْلُ طَرِيقًا يُؤَجِّجُ نَاراً ثُمَّ يُطْفِئُ بِرَشَةٍ لِذَاكَ تَرَانِي مُحَرَقًا وَ غَرِيقًا^۲ در گلستان^۳ حکایت می آید که یکی کسی از مردمان سحر بیامد نزدیک خواجه ابویزید بسطامی قدس الله روحه العزیز او را گفت یا خوجه فرزند خود را سنت کرده ام و مهمان ساخته ام یکی از این درویشان که پیش تو بنشسته اند به خانه من فرستند تا قدم او در خانه ما آید آن شادی بر ما تمام گردد خواجه ابویزید در آن درویشان در نگرست در روی یکی اثر گرسنگی بدید که سه روز بود ناچیزی نخورده بود او را گفت برخیزد و آن مسلمان را کرامتی کن و نان وی بخور آن درویش

^۱ - بیتی از غزل ۶۲۳ غزلیات سعدی

^۲ - این دو بند ادامه شعر پیشین سعدی است که با فاصله آورده است.

^۳ - برگرفته از کتاب گلستان سعدی، باب دوم در اخلاق درویشان.



برخواست به فرمان شیخ به خانه آن مرد رفت او را در خانه خوانی سخت نیکو نهاده بود و مردمان بسیار نشاندند در پیش گاه هم‌رهان درویش را در صدر بنشاندند و خود میان در بست و کوزه آب سرد داشت و پیش او ایستاد و لطف‌ها و خدمت‌ها بسیاری کرد این درویش ابتدا کرد و لقمه برداشته تا بخورد بر زبان مضیف^۱ رفت که در همه عمر در این آرزو بودم تا چون توء^۲ لقمه نان بخورد در خانه من از بر من دوستر^۳ و عزیزتر که ده هزار درم چون درویش این سخن بشنید لقمه همانجا بنهاد و نخورده برفت میزبان پس او دوان آمد رنجه دل گشته پیش شیخ بنشست او را گفت خواجه مرا فرمودی تا کرامتی کند تمام نکرده لقمه برداشت و نهاد و نخورده برفت و آن دعوت ما نقض کرد شیخ دانست که او آن از بهر کاری کرده است گفت چرا چنان کردی گفت زیرا چه^۴ همت نداشت گفت چه دیدی از وی گفت نیازی تمام دیدم مرا بسیار خدمت کرده و مرا از وی شادی همی آید و دعا می‌کردم در سر او را چیزی می‌خواستم که بهتر است از هشت بهشت بود بده هزار درم فرود آمد دانستم که همت ندارد نان او از آن نخورم در حقایق^۵ حکایت شیخ بایزید خواب باید و در خواب دید که آفتاب و ماه از دبر سجده کرد چون بیدار شد شادمان‌تر است و او گفت تا من درجه بلند رسیدم ایزد تعالی مرا دوست شد و آفتاب و ماه بر او سجده کرد و گفت انا خیر من الناس باز ویرا به آن مدح خود و عجیب ایزد تعالی ختم بود و کرامت از وی گیرد پس بایزید دانا که این سخن خطا بگوید و

۱- صاحبخانه

۲- تا چون تویی

۳- دوست‌تر

۴- زیرا که

۵- در میان نسخ خطی دیده شده در مساجد پکن توسط شادروان ایرج افشار کتاب حقایق نیز یاد شده است.



پیشمان بسیار گناه اقرار و استغفار خواند و توبه کرد خدای را تضرع و زاری گریان شد و او پیشمن تر است بعد از چند روز گذشت بایزید خوراک ندارد خواب ندارد ای بایزید اگر تو توبه کنی توبه ترا قبول نکنند مگر شیخ حسن بصری گواه باشد پس خدای تعالی قابل است چون بایزید الهام یابد شاد و دیگر روز رفت بود و اگر بایزید در بیش^۱ از این خواهد رفتن بکرامه یک وقت به نزد حسن بصری و اکنون در چهار روز به مدرسه رسید چون بایزید به در حسن بصری رسید با ستادی^۲ تا منتظر بود باز یک شاگرد بیرون آمد و بایزید ویرا سلام گوید و گفتای خلیفه استاد را بگو بایزید آمد و شاگرد این سخن شنید و نزدیکی استاد این سخن را گفت و شیخ حسن بصری خشم بود و گفت چرا دروغ گویی اگر بایزید آمد که نشانی وی پیش آید و شاگرد باز بیرون آمد و گفتای عزیز بدان که استاد من چنین گفته‌اند پس بایزید گریان شد و گفتای خلیفه استاد را بگوی بایزید با گناه آمد بنزدیک شیخ بابا ره پس شاگرد استاد را جواب بگوید حسن بصری شنید و گفت خدای تعالی فرمود خوار شدگان را خوا دارو بگو او را درای یا بایزید پس حسن بصری ویرا استقبال کرد و بایزید با حرمت با ادب در آمد چون به پیش شیخ رسید بتواضع سلام گوید و شیخ پرسید ای دوست تو بچه کار آمدی بایزید قصه را بگفت و شیخ گفت تو خدا را عاصی بوده‌ای از بهر صلف است اگر تو توبه کردی خدای تعالی قبول نکند مگر یک حیوان در ترا گواهی کرد که ایزد تعالی از ترا قبول کرد و اگر نه قبول نکند پس بایزید رفت تا جمله جای طلب کند و یک حیوانی ندید پس بیک جای رسید و یک غوره دید و در میان غوره یک سگ بود و آن سگ پیر است و دو چشم سرخ است و موی افتاده بود و بایزید نگریست و

^۱ - پیش

^۲ - بایستاد





گفت دیگر حیوان نیست مگر این سگ و سگ ناپاک در مرا گواهی واجب نشود و پس به قدرت
خدای عزوجل سگ دهان را گشاد و سخن گوید ای بنی آدم تو گویی من ناپاک است که من پنج کار
بهتر آدمیان پاک نان و بایزید گفت کدام پنج نوع بگو و سگ گفت اول آنکه اگر خواجه من توانگر
است من از خدای را شاکر است با؟ شکایت نبوده‌ام و خانه را جدا نرود و اگر آدمی اسیر یا غلام کرد
چون خواجه توانگر بود وی از خواجه را مطیع و با حرمت و با خدمت است و اگر خواجه مفلس بود
وی خواجه را مطیع نبود و بی ادب و شادی نبود باین کار من بهتر از آدمی تا مرا نان در زیر منست
دوم آنکه اگر خواجه من طعام نیک را خورد و مرا چیز اندک داد خورم^۱ و بر من بس است و اگر ندهد
من صبر کنم اگر آدمیان را خواجه آش لذه^۲ را بخورد تا ویرا ندهد او را بی خشنود^۳ بود که این کار
من به از آدمیان است بر آدمیان در زیر منست^۴ سوم آنکه اگر خواجه من طعام خورد و یک طعام مرا
دهد از ویرا سپاس^۵ یک شب نخسبم تا از دزد او را نگاه دارم که ایزد تعالی بندگان را جمله نعمت
دهد (پایان تابلو)

تابلوی ششم

^۱ - می خورم

^۲ - لذیذ

^۳ - ناراضی

^۴ - پایین تر از من است

^۵ - برای سپاس از وی



تا ایشان از خدای را ناسپاس و در عبر^۱ شب به غفلت چسبیدن که من به از آدمیان هستم آدمیان زیر منست چهارم آنکه اگر خواجه من مرا امن دهد تا من از خواجه شاد شدم و اگر ندهد من صبر کنم و شکایت نبرده‌ام تا من از خواجه هراسانم؟ چون آدمیان را ایزد تعالی ویرا نعمت فراخ دهد بغفلت خورند و شکر نکنند چون حال تنگ است دشوار است شکایت کنند و خدایرا نستایند این کار من به از آدمیان که آدمیان در زیر منست پنجم آنکه جای من این غوره است و سرای من بوده و آدمیان خانه فراخ یافتند پس و نتواند فراموش کنند کوی تنگ را که این کار من به از آدمیان و آدمیان در زیر منست و بایزید این سخن را شنید و سبحان الله بخواند پس گوید آری این چنین سگ به از بایزید گناه است و بایزید گفتای سگ تو از برای خدا باشی برو نزدیک شیخ حسن بصری در مرا گواهی کردی تا من توبه کرد^۲ و سگ گفت من با تو بروم پس رفته بودند چون نزد شیخ رسیدند شیخ گفتای سگ تو بیامد بایزید را گواهی کردی و گفت پس شیخ حسن بصری از برای بایزید توبه خواند و دست بزد و از ایزد تعالی از ویرا توبه قبول کند در حال که امت ویرا دهد و نور الوجه هست و بایزید شاد شد و شکر الله بسیار است و شیخ حسن بصری را سلام گوید پس وداع جدا شود و در یک ساعت به صومعه رسید و عجباه و اتوبتاه و اکرامتاه مسافت چهار روز در یک ساعت رسیدن است در قصه عجایب^۳ و چون مهتر جبرئیل و فرشتگان صلوات الله علیهم دیگر انواع قداس^۴ و کرم جل جلاله در بارگاه رسول ع م و این بساط قربت او در حضرت الوهیت در بارگاه صمدیه مشاهده و معاینه

^۱ - سراسر شب

^۲ - این جمله پیداست که نویسنده نه نثر گذشته و نثر امروز فارسی هیچکدام را به کار نگرفته.

^۳ - کتاب ناشناخته است و گویا در آن قصه‌های عجیب گردآوری شده و نویسنده داستان را از آن برگرفته است.

^۴ - واژه ناخواناست





کرده‌اند در غایت تعجب این ندا بگفتند که اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد عبده و رسوله در مهمات المسلمین^۱ و علم به نفس خویش عبادت است و علم مرد را خویشتن شناسی؟ حضرت حق شناسی عین توحید است و قال ع م من عرف نفسه فقد عرف ربه و علم مر آدم را بود صلوات الله عليه تا خدای عزوجل؟ ملائک گردانید قوله تعالی و اذ قلنا للملائکه اسجدوا لادم و خلیفه روی زمین گردانیدش قوله تعالی آنی جاعل فی الارض خلیفه و برای انبیاء گردانیدش و این همه ببرکات علم بود و هر کرا علم آموزد از بصر ز یاد سمعه^۲ را آن برکات علم او را در عمل آرد و چون در عمل آمد با خلاص کشدش و چون با خلاص کشید مخلص شد بر وی باد که بترسد و مدهوش باشد قال النبی ع م الناس کلهم هالکون الا العالم و العالم کلهم هالکون الا العالمون و العاملون کل هم هالکون الا المخلصون و المخلصون علی خطر عظیم و دعا بر سه نوع است دعای رغبت است و دعای جهت است و دعای خفیه است. اما آنچه رغبت است باید که کفهاء دست گشاده دارد و برابر سینه دارد و دست‌ها از یکدیگر جدا شود و ایمان خود را شفیع دارد و حاجت می‌خواهد و چشم در آسمان ندارد که پیغامبر ع م یکی را دید که در آسمان می‌نگریست او را منع کرد بنابراین بود که تاکسی را شبیه نباید که خدای تعالی منزّه است از مکان و از زمان و انج^۳ خفیه است باید که دست را مشت کرده گیرد و

^۱ - مهمات المسلمین یکی از کتاب‌های شناخته شده و رایج میان مسلمانان چین است که نویسنده آن مشخص نیست و نسخه‌های خطی متعددی از آن نزد مسلمانان چین وجود دارد. محتوای کتاب فقه حنفی است و در مقدمه آورده است که مسائل مشهوره ایمان، و فرائض حج و زکات و فرائض روزه آورده شده است. در میان نسخ خطی، کتاب دیگری نیز به این نام خوانده می‌شود که محتوای آن مسائل اعتقادی و اخلاقی است و در مقدمه نویسنده آن «ابولیت فقیه» خوانده شده که در عالم خواب از سوی پیامبر اسلام مامور به نوشتن این کتاب شده است. به رغم جستجو در متون نسخ خطی کتابها، این جمله یافت نشد.

^۲ - چنین می‌نماید نویسنده می‌خواهد بگوید «از بصر از یاد از سمع» یعنی روش‌های فراگیری دانش

^۳ - آنچه، آنچه



انگشتان سبزه را راست کند در سر حاجت می خوانهد^۱ و آنچه رهبت است چنانکه اللهم انا نسألك الجنة بگوید^۲ کفه‌ای^۳ دست را بر زانو دارد و چون که نَعُوذُ بِكَ مِنَ النَّارِ کفها دست فرو رویه دارد و این روایت‌ها در صلوه خواجه‌امام منهج امت است در فارسی هدایه^۴ و نزد عرفا اولی الامر مشایخ اند و پیران طریقت که بر تربیت اهل سلوک می‌نمایند و سالک را فرمانبرداری ایشان لازم است قطعه هر که سر بر خط فرمان دلیلی نهند کی به شود روی به راه آوردن هر که خواهد که بسر منزل مقصود رسد باید پیروی راه نمایان^۵ کردن^۶ اهل شریعت می‌گویند محبت خدا با بنده ارادت توفیق و هدایت اوست در دنیا و عطای حسن ثواب و کرامت بی‌حساب در آخرت و محبت بنده با خدا ارادت طاعت اوست و اجتناب از معصیت او و نزد اهل طریقت محبت خدا با بنده آنست که او را به حضرت خود و تربیت و نزدیک گرداند و محبت بنده با حق آنکه برای او دل از غیر او خالص گرداند ارباب حقیقت برانند که محبت حق قدیم ست و محبت بنده حادث بیت چون تجلی کرد اوصاف قدیم پس بسوزد وصف محدث را کلیم^۷ هرگاه که صدمات سطوات محبت ذوالجلال از سرادق احتشام یحبهام وجود فانی محب را در بوته اضمحلال اندازد دیگر باره بهبوب نفحات عنایت یحبونه، رسیده آن فانی شده را بوصف بقا متصف سازد فان محبه العبد لله فناء الناسوتیه فی ابقاء اللاهوتیه و محبه الله للعبد

۱- هـ اضافه است.

۲- بگوید

۳- کفهای دست

۴- منظور کتاب «الهدایه شرح بدایه المبتدی» نوشته برهان الدین مرغینانی، درگذشته به سال ۵۹۳ است. کتاب به فارسی برگردانده شده و نام آن «هدایه حامل المتن بدایه»، مع ترجمه و شرح فارسی است که در مقدمه کتاب آن را با نام «هدایه فارسی» خوانده است و نزد خوانندگان به این نام شناخته می‌شود.

۵- راهنمایان

۶- این دو سطر و شعر، برگرفته از تفسیر حسینی ذیل تفسیر آیه ۵۹ سوره نساء است.

۷- بیت از مولوی است در دفتر سوم مثنوی، با کمی تفاوت که «حادث» است و نه «محدث» پس بسوزد وصف حادث را کلیم.



ابقاء الالهوتیه فی فناء الناسوتیه^۱ و در عین المعانی آورده که اولیاء جماعتی اند که لقای ایشان موجب یاد کردن خدای باشد و در بحر الحقایق آورده که مراد از اولیاء الله آنانند که اعدای نفوس خود باشند و در کشف الاسرار صفت اولیا برین وجه می‌کند که عنوان شریعت‌اند و برهان حقیقت ظاهر ایشان با حکام شرع آراسته است و باطن ایشان با نوار فقر پیراسته مثنوی رخس ز میدان ازل تاخته گوی بچوگان ابد باخته^۲ (پایان تابلو)

تابلوی هفتم

و إِنَّمَا عَلَّمَ اللَّهُ سُبْحَانَ الْإِنْسَانِ الْكَامِلِ أَسْمَاءَ الْحُسْنَى وَ أَوْدَعَهَا فِيهِ فَاِنَّ الْإِنْسَانَ الْكَامِلَ رُوحَ الْعَالَمِ وَ الْعَالَمِ جَسَدٌ كَمَا سَبَقَ وَ أَنَّ الرُّوحَ مُدَبِّرُ الْبَدَنِ وَ الْمُتَصَرِّفُ فِيهِ مِمَّا يَكُونُ مِنَ الْقُوَى الرُّوحَانِيَةِ وَ الْجِسْمَانِيَةِ وَ كَذَلِكَ أَرْسَلَ ذَلِكَ الْمَذْكُورَ مِنَ الْقُوَى الْأَسْمَاءَ الْإِلَهِيَةِ لِلْإِنْسَانِ الْكَامِلِ يَعْنِي أَنَّهَا بِمَنْزِلَةِ تِلْكَ الْقُوَى الرُّوحَانِيَةِ وَ الْجِسْمَانِيَةِ لَهُ فَكَمَا أَنَّ الرُّوحَ يَدَبِّرُ الْبَدَنَ مُنْصَرِّفٌ فِيهِ بِالْقُوَى كَذَلِكَ الْإِنْسَانُ الْكَامِلُ يَدَبِّرُ الْعَالَمَ وَ يَنْصَرِّفُ فِيهِ بِوَسْطِهِ الْأَسْمَاءَ الْإِلَهِيَةَ اعْلَمْ أَنَّ كُلَّ حَقِيقَةٍ حَقِيقَةٍ مِنْ حَقَائِقِ ذَاتِ الْإِنْسَانِ الْكَامِلِ وَ نَشَأَتُهُ بَرَزَخٌ مِنْ حَيْثُ أَحَدِيهِ جَمْعُهَا بَيْنَ حَقِيقَةٍ مَا مِنْ حَقَائِقِ بَحْرِ الْوُجُوبِ وَ بَيْنَ حَقِيقَةٍ مَظْهَرٍ يَهْ لَهَا مِنْ حَقَائِقِ بَحْرِ الْإِمْكَانِ هِيَ عَرْشُهَا، وَ تِلْكَ الْحَقِيقَةُ الْوُجُوبِيَّةُ مُسْتَوِيَةٌ عَلَيْهَا. فَلَمَّا وَرَدَ التَّجَلَّى الْكِمَالِي الْجَمْعِيُّ عَلَى الْمَظْهَرِ الْكِمَالِيِّ الْإِنْسَانِيِّ، تَلَقَّاهُ بِحَقِيقَتِهِ الْأَحَدِيَّةِ الْجَمْعِيَّةِ الْكِمَالِيَّةِ، وَ سَرَى سَرَّ هَذَا التَّجَلَّى فِي كُلِّ حَقِيقَةٍ مِنْ حَقَائِقِ ذَاتِ الْإِنْسَانِ الْكَامِلِ. ثُمَّ فَاضَ نُورُ التَّجَلَّى مِنْهَا عَلَى

^۱ - برگرفته از کتاب تفسیر حسینی ملا حسین کاشفی، ذیل تفسیر آیه ۵۴ سوره مائده

^۲ - در پایان تابلوی ششم منبعی ذکر نشده است. با پژوهش در میان منابع روشن شد که این پاره نیز برگرفته از تفسیر حسینی (مواهب علیه) ذیل تفسیر سوره یونس است. با این حساب، آیا نویسنده فراموش کرده منبع را بیاورد، یا اینکه ادامه آن در تابلویی دیگر نوشته شده و تابلو از میان رفته است، ما بی خبریم. هر چه هست، متن تابلوی هفتم ادامه متن تابلوی ششم نیست؛ در ادامه بدان خواهیم پرداخت.



ما یناسبها من العالم. فما وصلت الآلاء و النعماء الوارده بالتجلّی الرحمان علی حقائق العالم إلّا بعد تعینّه فی الانسان الكامل بمزید صبغه لم تكن فی التجلی قبل تعینّه فی مظهر یه الانسان الكامل. فحقائق العوالم و أعیان ها رعایا له، و هو خلیفه علیها. و علی الخلیفه رعایه رعایاه علی الوجه الأنسب الألیق؛ و فیه یتفاضل الخلائف بعضهم علی بعض حق سبحانه و تعالی در آینه دل انسان کامل که خلیفه اوست تجلی می کند و عکس انوار تجلیات از آینه دل او بر عالم فایض می گردد و به وصول آن فیض باقی می ماند و تا این کامل، در عالم باقی است استمداد می کند از حق، تجلیات ذاتیه و رحمت رحمانیه و رحیمیه به واسطه اسماء و صفاتی که این موجودات، مظاهر و محل استوای اوست. پس عالم بدین استمداد و فیضان تجلیات محفوظ می ماند؛ مادام که این انسان کامل در وی هست، پس هیچ معنایی از معانی از باطن به ظاهر بیرون نیاید؛ مگر به حکم او و هیچ چیز از ظاهر به باطن در نیاید؛ مگر به حکم او؛ اگرچه این کامل، در حال غلبه بشریت نداند و هو البرزخ بین البحرین و المعاجز بین العالمین و الیه الا؟ بقوله سبحانه مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لایبقیان مثنوی جهان را بلندی و پستی تویی ندانم چه ای هر چه هستی تویی سؤال اگر گویند بیش از تحقق و تعین این آدمی عالم و دوران افلاک ثابت و قائم بود و از عدم تعین این صورت آدمی هیچ ظلمی و نقصی در عالم و دوران افلاک نبود پس او قطب نباشد جواب گویم هر چند پیدا نبود اما به معنی و حکماً بود زیرا که چون به حکم ناجیت ان امر ز؟ مقصد از ایجاد عالم پیدا می بود و کمال پیدا بر ظهور حقیقت جمعیت ذات اجمالاً و تفصیلاً موقوف بود و مظهر آن حقیقت جمعین؟ کماهی جز این صورت عنصری



انسانی بود زیرا که^۱ هر چه؟ می‌نماید از افلاک و عناصر و موارد آن و مافوق‌ها و ماتحتها هر یک مظهر صفتی حقیقی و اسمی ازین حضرت جمعیت بیش نبوده‌اند و لهذا از حمل امانت فطرت این کمال جمعیت و پیدایی همه ابا کردند در نقد النصوص^۲ قطب الموحیدین شیخ محی الحق و الدین العربی قدس سره از دفتر فتوحات مکی^۳ و در کتب متفرقه از تصانیف خود شرح حال ایشان مبسوط فرموده است مختصری که ذکر آن سبب این‌هایی است تا عمل کننده آن بر بصیرت باشد این است که قطب الاقطاب که غوث از ویست^۴ در مکه معظمه شرف الله ساکن است و ابدان اوتاد و نقبا و نجبا و رجال غیب که به جهت مصالح عالم در بحر و بر متفرقند بقدره الله تعالی بولایتی که ایشان را بخشیده است طی ارض کنند و به وقت صبح در کعبه معظمه اقتداء فریضه صبح کنند و در خدمت قطب الاقطاب اطراف عالم متوجه شوند و جهات جهان را بقدم مبارک مشرف گردانند و جمیع زمین را هشت قسمت کرده‌اند و در روز در جهتی معین باشند و نظر در جمیع جهات گمارند و فیض و مدد باهل عالم رسانند و خاصه کسی که استمداد از ایشان طلب کند بر طریقت این دایره چون عارف بداند که ایشان هر کدام جهتند هر بامداد بعد از صبح نماز و فارغ از اوراد بعد از صلوات بر رسول؟ روی سوی آن جهت معلوم آورد و بگوید این سلام بسم الله الرحمن الرحیم السلام علیکم یا رجال الغیب یا ارواح المقدس یا رقبا، یا نجبا، یا ابدال، یا اوتاد، یا قطب یا غوث اغیثونی بغوثه و انظرونی به نظره و ارحمونی برحمه و حصلو مرادی و مقصودی و حوائجی و یسروا مرادی عند الناس فی الظاهر

^۱ - زیرا که

^۲ - برگرفته از کتاب «نقد النصوص» نوشته عبدالرحمن جامی. صفحه ۸۹.

^۳ - بر خلاف رویه، نویسنده در اینجا ابتدای پاره متن نام منبع آن را می‌آورد که همانا رساله معرفت رجال الغیب ابن عربی است.

^۴ - از وی است



بحرمه محمد صلی الله علیه و آله آنگاه پشت بجانب ایشان کند همچنان که کسی تکیه بر چیزی می کند و در خاطر چنان آورد که استعانت و استظهار من بشماست. نظر از من باز مگیریت^۱ و کارها مرا روان کنید آنگاه بهر مهم که داشته باشد برود حق تعالی آن مهم او را برآورد و آن کار برو میسر گرداند و از ایشان بهمه نوع مدد رسد بوی انشاءالله تعالی هر گاه کسی که با دشمن در محاربه (پایان تابلو)

تابلوی هشتم

می آید باید که معلوم کند که ارواح مقدسه در کدام جهت اند پشت بارواح مقدسه آورد تا دشمن را روی بارواح باشد البته بر دشمن ظفر یابد و اگر نصف یا سه پشت دشمن بارواح مقدس باشد البته دشمن را ظفر باشد و باید که ملاحظه کند که تیر بروی ارواح مقدس نیندازد خواه در جنگ و خواه در شکار و غیره دیگر چون بنزد اکابر و سلاطین می رود باید که از آن موضع که قصد رفتن کند پشت به سوی ارواح مقدسه آورد و استنباء کند و روانه شود که البته منصور حاصل شود^۲ و در دعوی به در خانه قاضی رفتن و جمیع مهمات مشکله چون متوجه شود و چنان کند که پشت به سوی ارواح مقدسه آورد و استناد نماید البته جمیع مرادات و مقصودات حاصل می شود و غیره بامرالله تعالی و دیگر جهات مقام معلوم ایشان معلوم می شود به حساب ابجد المریدین المجرّد عن الاراده السافرین سافره بفکره فی المعقولات السالک هو السایر بحاله علی الاطل و المقامات لا بعلمه و و الحال ما یحصل فی القلب من غیر قصد و اختیار الافراد هم الاولیاء الخارجون من الدرجه القطبیه القطب هو

^۱ - مگیرید

^۲ - تا اینجا، برگرفته از رساله معرفت رجال الغیب نوشته ابن عربی است که البته واژگانی با هم فرق دارند.





الفوت و هو الذی صار مدار الارض و السماء والاولتاد عباره عن اربعة رجال سالکین فی اربعة اماکن فواحد مهم ساکن فی المشرق و واحد فی المغرب و واحد فی ناحیه الشمال و واحد فی ناحیه الجنوب و البدلاء سبعة و سبعون بذلک انهم يتبدلون صورت هم به صورت أخرى ان ارادو و النقباء ثلثمائیه رجل و النقباء اربعون رجل يحملون شدید الخلق للحق و الامامان یقال لهما الوزیران ابنهم قائم؟ تغان علی یمین القطب و یساره و الاول حافظ المملکوت و الثانی المملک و المالینه هم الذین یظهرون افعال قبیحه لتنفیر الخلق منهم و انهم اعلی درجه و جامع الفنون و قانع الظنون؟ عن امامه عن النبی صلی الله قال ان الله تعالی خلق الانبیاء من اشجار شتی و خلقنی و علیا من شجر واحدا فانما اصلها و علی فرعها و الحسن و الحسین ثمارها و شیعتهم؟ اوراقها فمن تعلق بغصن من اغصانها نجا و من زاغ عنها هوی و لوان عبدا عبدالله بین الصفا و المروه الف عام ثم الف عالم حتی یصیر البالی ثم لم یدرک محبتنا لاکبه الله علی منخریه فی النار ثم تلا قوله تعالی قل لا اسئلكم علیه اجرا الا الموده فی القربی در تبصیر^۱ و لعل المراد ان الخلافه الكامله التی لا یشوبها شیء من المخالفه و میل عن المتابعه تكون ثلثین سنه و بعدها قد تكون و قد لا تكون ثم الاجماع علی ان نصب الامام واجب و انما الخلاف فی انه یجب علی الله او علی الخلق به دلیل سمعی و او عقلی و المذهب انه یجب علی الخلق سمعا لقوله من مات و لم یعرف امام زمانه فمات میتة جاهلیه ولان الامه قد جعلوا اهم المهمات بعد وفاه النبی ع م نصب الامام حتی قدموه علی الدفن و التجهیز و التکفین^۲ و کذا بعد موت

^{۱۱} - نام منبع خوانا نیست. تلاش زیادی برای یافتن منبع از طریق جستجوی متن انجام شد که بی نتیجه ماند. گرچه محتوای آن با کمی تغییر در دیگر متون عرفانی یافت می شود.

^۲ - در منبع، واژگان تجهیز و تکفین ندارد





کل امام و لان کثیرا من الواجبات الشرعیه یتوقف علیه در عقاید^۱ چنانکه^۲ رسول صلعم فرموده است ستفترق امتی علی ثلاث و سبعین فرقه اثنان و سبعون فرقه فی النار و الالواحده قیل یا رسول الله منهم قال الذین هم علی ما انا علیه و اصحابی معنی این حدیث آنست که خواجه شمع شریعت صلعم فرموده که بود که امت من هفتاد و سه گروه شوند هفتاد و دو گروه در آتش باشند مگر یک گروه که از اهل نجات باشند صحابه کرام رضوان الله علیهم اجمعین پرسیدند که یا رسول الله آن کدام گروهی بودند که از آتش دوزخ خلاصی یابند رسول صلعم فرمود که آن گروه که متابعت شریعت و نگاه داشتی سنت زندگانی کنند و بدین روش سلوک کنند که من و یاران من برانند از بدعت و هوا دور باشند و سلوک ایشان در شریعت و طریقت بوده‌اند اقوال ایشان همه صدق بوده و افعال ایشان همه حق و صفا و وفا باشند و هر چه جز این راه است ببدعت و مخالف سلوک است همه خسارت و هلاک است چون اشاره مهتر عالم صلعم چنین بود این عزیزان پاک روش متابعان خود باین معنی نگاه داشتن سنت و جاده شریعت را می‌فرمودند از بدعت مخالفت و از طریق فتنه و بطلان و از تقلید مقلدان نگاه داشتند و روش این صدیقان از این جمیع آنان آفاق پاک است که نه رنگ تمثیل دارند و نه بوی تشبیه بلکه محض نور هدایت و معرفت دارد و ازین روش در اعتقاد اهل سنت و جماعت و روش محققان و عارفان است و راه رونده گان به حق که این روش از ابابکر صدیق رضی الله عنه قرنا بعد قرن به ما رسیده است و تا قیامت باقی خواهد بود بر جمیع مؤمنان و رونده گان این راه واجب

^۱ - این چند سطر از کتاب «شرح عقاید النسفیة» گرفته شده است. نک: تفتازانی، مسعود بن عمر، شرح العقاید النسفیة، با تحقیق سقا احمد حجازی، ناشر: مکتبه الکلیات الازهریه، قاهره، ۱۹۸۷ میلادی، صفحه ۹۶.

^۲ - چنانکه





است تا قیامت که تابع این برگزیدگان بوده و صحبت عزیزان حق دارند و سلوک برین راه کنند و از مجالست این نیکان دور نباشند که راه راست و طریق صواب این است و هر که باین روش عمل کند و برین راه تمسک کند از ظلمات روزگار ایمن گردد و از امواج در یاء بدعت رهایی یابد اما سلوک این راه مشایخ ها رضوان الله علیهم اجمعین بر دو قسم است که قسم سلوک ظاهر است که در جمیع احوال حدود شرع را نگاه داشته است و بغایت وسع و امکان در محافظت اوامر کوشیده‌اند و از نواهی اجتناب نموده‌اند و هواء نفس را مخالفت کرده‌اند و اعضا جوارح را در شرع نگاه داشته‌اند و زبان و حلق را پاک داشته‌اند که اصل در کار اینست اما آن قسم که پاکی باطن در آنست که در تصفیه دل بغایت سعی کرده‌اند و در محو صفات ذمیمه نفسانی می‌کوشیده‌اند که طهارت باطن عبارت ازین معنیست و در ذکر سعی بلیغ کرده‌اند. (پایان تابلو)



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران
تن فارسی عرفانی تابلوهای هشت گانه مسجد قدیم «حسین» در جنوب چین / سد جلال امام

منابع و مطالعات

این برگ‌های پیر: مجموعه بیست اثر چاپ ناشده فارسی از قلمرو تصوف (مقدمه)، تصحیح و تعلیقات

نجیب مایل هروی، نشر نی، ۱۳۸۱

ابن عربی، محی‌الدین، رسائل ابن عربی - ده رساله فارسی شده، تصحیح نجیب مایل هروی، نشر

مولی، تهران، ۱۳۶۷ شمسی

کاشفی، ملا حسین واعظ، تفسیر حسینی (مواهب علیه)، به اهتمام شاه ولی الله احمد بن ابراهیم، نشر

کتابفروشی نور، سراوان، ایران. بی تا.

جامی، عبدالرحمن، نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص، مقدمه و تعلیق ویلیام سی چیتیک،

مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۰

عزیر الدین نسفی، مقصد اقصی، کتابخانه علمیه حامدی، تهران، ۱۳۵۱ خورشیدی

رازی، نجم‌الدین، مرصادالعباد من المبدء الى المعاد، به اهتمام شمس العرفاء، ناشر مطبعه مجلس،

۱۳۱۲ خورشیدی.

تفتازانی، مسعود بن عمر، شرح العقاید النسفیة، با تحقیق سقا احمد حجازی، ناشر: مکتبه الکلیات

الازهریه، قاهره، ۱۹۸۷ میلادی

مرغینانی، برهان‌الدین، الهدایه شرح بدایه المبتدی، (عنوان ترجمه فارسی: هدایه حامل المتن بدایه،

مع ترجمه و شرح فارسی»، ترجمه محمد اعظم حسین خیرآبادی، چاپ لکهنو، ۱۹۲۱ میلادی.





نگارخانه اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران
تن فارسی عرفانی تابلوهای هشت گانه مسجد قدیم «حمتان» در جنوب چین / سد جلال امام

خواجه تاج‌الدین احمد بن محمد طوسی، الستین الجامع اللطائف البساتین، نسخه خطی کتابخانه
مجلس شورای اسلامی، بی تا.

میر سید علی همدانی، اسرار النقطه، تحقیق محمد خواجوی، انتشارات مولی، تهران، ۱۳۷۵

سعدالدین حمویه، المصباح فی التصوف، تصحیح نجیب مایل هروی، انتشارات مولی، تهران، ۱۳۶۲
خورشیدی

حسین بن عالم بن ابی الحسن غوری هروی، کنز الرموز، نسخه خطی مجلس شورای اسلامی، بی
تا، بی جا.

ابن عربی، محی‌الدین

خطایی، علی اکبر، خطاینامه، شرح مشاهدات سید علی اکبر خطایی در سرزمین چین، به کوشش ایرج
افشار، مرکز اسناد فرهنگی آسیا: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)، تهران، ۱۳۷۲.

